

ایران فرم‌سازی

مهناز فتحی در گفت و گو با «ایران» از دلآوری های فروتنانه بانوی گیلانغربی می گوید

روایتی شورانگیز از حماسه «فرنگیس»

◀ **شکوفه جواهری** خبرنگار

خاطرات زنان در دفاع مقدس مثال بارزی از زندگی در جنگ است وحالا که سالیان سال از آن دوران درخشان می گذرد، آنچه بیش از پیش برای مخاطبان خواندنی می شود مسائل غیرنظامی جنگ است. مهناز فتحی از جمله نویسندگانی است که قلم شیوایش در خاطره‌نگاری دفاع مقدس در خدمت روایت‌های زنانه قرار گرفته است. این نویسنده زندگی فرنگیس حیدریور یکی از قهرمانان بزرگ جنگ تحمیلی را روایت کرده که در دنیایی نظیر است. در همین راستا و درباره اهمیت بازگویی خاطرات زنان، مسیّر جمیع آوری اطلاعات و نوشتن خاطرات با مهناز فتحی به مناسبت بیستمین چاپ کتاب «فرنگیس» گفت‌وگو کردیم که ادامه شرح آن را می‌خوانید.

حتماً قرار نیست خاطرات زنان را زنان بنویسند اما محدودیت‌های روابیان طوری است که با نویسندگان زن احساس راحتی بیشتری می‌کنند. در خاطرات زنان ما با یک شخصیت دست‌نیافتنی مواجه نمی‌شویم، بلکه خصوصیات شخصیتی و رفتاری زنان براحتی برای خوانندگان قابل لمس است. زنان نقاط قوت و ضعف خود را راحت‌تر بیان می‌کنند و به همین دلیل زبان آنان‌ری که با استفاده از خاطرات آنها نوشته می‌شوند صمیمی‌تر است.

■ **در این چند سال کتاب‌های زیادی با محوریت خاطرات زنان نوشته شده اما همه آنها به یک اندازه مشهور نشده‌اند. دلیل این امر را چه می‌دانید؟**

همه کتاب‌هایی که براساس خاطرات زنان در دفاع مقدس نوشته می‌شوند، مشهور نمی‌شوند و آن‌ها هم به دلیل نکاتی است که باید برای انتخاب موضوع و پروراندن آن در نظر بگیرند. هر کتابی که در عرصه دفاع مقدس نوشته می‌شود باید مبتنی بر یک موضوع یا ماجرای جدید باشد. موضوع‌های جدید اولین دلیل برای جذب مخاطب هستند.

ممکن است برخی تصور کنند که در خاطره‌نگاری نباید چندان سوزهای ناب جذاب باشند اما این تصور به نظر من اشتباه است. از سوی دیگر خاطره‌نویس باید نگاهی تازه به خاطرات دفاع مقدس داشته باشد. در غیر این صورت خواننده احساس می‌کند با کتابی تکراری مواجه است. خاطراتی مخاطب را به خود جذب می‌کند که دارای جنبه‌های اعجاب‌انگیز باشد.

من به تجربه برابم اثبات شده که برای ارائه روایتی تازه از خاطرات دفاع مقدس باید زحمت زیادی کشید. برای پیدا کردن سوزه‌های ناب باید در وهله اول پژوهش کنیم، چراکه بسیاری از افراد شناخته شده نیستند و باید برای پیدا کردن خاطرات دست اول دنبال آدم‌ها بگردیم. صوری در کار و تلاش برای زیر و رو کردن گذشته راوی نکته مهم دیگری است که برخی به آن توجه ندارند. من این تجربه را دارم که برای برخی مجموعه‌ها شاید با ۵۰ راوی گفت‌وگو کردم و همه آنها روز اول رویدادهای تکراری را تعریف می‌کردند. معنای این تکراری بودن آن نیست که خاطرات افراد ارزش روایت کردن ندارد، بلکه این هنر خاطره‌نگار است که خاطرات تکراری را زیر و رو کرده و با کنجکاوی به نکات جدید دست پیدا کند.

مخاطب اصلی کتب دفاع مقدس چه کسانی هستند؟
ممكن است تصور كنيم مخاطب اصلی خاطرات زنان فقط خانم‌ها هستند اما من مردان بیشتری را دیدم که درباره کتاب «فرنگیس» با من حرف می‌زنند. به همین دلیل من معتقدم مخاطب آثار دفاع مقدس همه اقشار مردم هستند نه گروهی خاص. اما من در بیشتر کارهایم نسل جوان را مخاطب اصلی خود فرض کرده‌ام

و بسیار مهم است که بتوانیم این ناگفته‌ها را به جوانان منتقل کنیم.

کتاب‌های خاطرات دفاع مقدس در صورتی مورد توجه همه اقشار جامعه قرار خواهند گرفت که نگاه آنها به مخاطبی خاص نباشد. البته به نظر من نفوذ کتاب‌های خاطرات زنان در جامعه رو به افزایش است، مثلاً من پس از انتشار کتاب «فرنگیس» با افراد جالبی مواجه شدم حتی دلم می‌خواهد این خاطرات را هم بنویسم. مثلاً یک خانم پزشک متخصص زیبایی که شاید اصلاً کسی تصور نکند که خواننده آثار دفاع مقدس باشد به سختی شماره من را پیدا کرده بود تا درباره کتاب با من صحبت کند. اگر کتاب از سوزه ایده‌آل و پرداخت مناسب برخوردار باشد شاید نه در قدم اول اما بتدریج جایگاه خودش را پیدا می‌کند. به نظر من ناگفته‌های دفاع مقدس هیچ

تهییه بود. آن قدر طی سال‌ها از او عکس و فیلم گرفته بودند که خسته شده بود. می‌گفت این همه عکس و فیلم که چه بشود؟ روزگار سختی بود و حالا سخت‌تر. فرنگیس گله داشت از کسانی که فراموشش کرده بودند. فرنگیسی که نامش در کتاب‌ها آمده بود و تندبسی بزرگ در شهر برایش ساخته بودند در همان روستای کوچک با هزار مشکل دست به گریبان بود. فرنگیس نمی‌خواست خاطراتش را بگوید.

می‌گفت خاطراتش همان چیزهایی است که بارها تعریف کرده است. وقتی گفتم خاطراتش را از اول زندگی اش تا به حال می‌خواهم خندید و درباره کتاب با من صحبت کند. اگر کتاب از سوزه

ایده‌آل و پرداخت مناسب برخوردار باشد شاید نه در قدم اول اما بتدریج جایگاه خودش را پیدا می‌کند. به نظر من ناگفته‌های دفاع مقدس هیچ

■ **من درباره خانم فرنگیس حیدریور چیزهای زیادی شنیده بودم و تعریف رهبری هم برابم جالب بود. مدت‌ها دیدن فرنگیس آرزویم بود تا اینکه از طریق یکی از دوستانم شماره تلفن و آدرسش را پیدا کردم. همراه همان دوست و خانواده‌ام به سمت روستای گور سفید راه افتادم و ظهر به خانه‌اش رسیدیم. از دیدن فرنگیس احساس غرور کردم. قبلند و ایستاده قامت، با دست‌هایی بزرگ و قلبی مهربان. خیلی با ابهت‌تر از تندبیش. مردم درست می‌گفتند فرنگیس نمی‌خواست مصاحبه کند. دوست داشت از او فیلم و عکس تهیه بنود.**

موقع کنه نمی‌شود و اتفاقاً روزبه روز پرز رنگ‌تر می‌شود. هر قدر که خاطرات زنان بیشتر مطرح می‌شود زنان بیشتری تمایل پیدا می‌کنند که مسائل گفته نشده را بیان کنند. ماجراهایی در دل زنان است که بکر و شنیده نشده است. به‌عنوان مثال خود من سراغ نوعروس‌های جنگ رفتم‌ام و می‌بینم که چقدر این مسأله مورد غفلت واقع شده است. در واقع ابعاد خاطرات زنان بسیار متنوع است و می‌توانیم از این ابعاد متنوع بهره زیادی ببریم.
■ **چگونه به فکر نگارش خاطرات خانم فرنگیس حیدریور افتادید و کار چطور پیش رفت؟**
من درباره ایشان چیزهای زیادی شنیده بودم و تعریف رهبری هم برابم جالب بود. مدت‌ها دیدن فرنگیس آرزویم بود تا اینکه از طریق یکی از دوستانم شماره تلفن و آدرسش را پیدا کردم. همراه همان دوست و خانواده‌ام به سمت روستای گورسفید راه افتادم و ظهر به خانه‌اش رسیدیم. از دیدن فرنگیس احساس غرور کردم. قبل‌بند و ایستاده قامت، با دست‌هایی بزرگ و قلبی مهربان. خیلی با ابهت‌تر از تندبیش. مردم درست می‌گفتند فرنگیس نمی‌خواست مصاحبه کند. دوست نداشت از او فیلم و عکس

اسکارهای اسمال به چه کسانی می‌رسد؟ (قسمت چهارم)

معنای از عسل‌های خیالی!

◀ | صفحه ۱۴

بیروز افخمی:

ایده قابل خرید و فروش نیست

◀ | صفحه ۱۵

برای امیر سرتیپ دوم محمد مسبوق افسری که بی‌ادعا بود

فراموش شدگان

خبر بسیار ناگوار و تکان دهنده بود. سرتیپ دوم محمد مسبوق خلبان باسابقه اف ۱۴ در تاریخ هشتم دی ماه گذشته جان به جان آفرین تسلیم کرد. ۱۰سال قبل برای اتمام کتابی درباره نقش نیروی هوایی در ۸ سال دفاع مقدس به مرکز مطالعات و پژوهش‌های نیروی هوایی ارتش رفتم و آنجا با افسران بزرگ و بی‌ادعای متعددی مواجه شدم که به تازگی نام آنها از بخش محرمانه ستاد کل نیروهای مسلح بیرون آمده و قادر به مصاحبه بودند. یکی از خوش اخلاق‌ترین و مطلع‌ترین این افراد افسری خوش صحبت و بسیار فروتن به‌نام سرتیپ دوم خلبان محمد مسبوق بود.

خاطرات او آنقدر متعدد و شنیدنی بود که بخش بزرگی از جنگ‌های اف ۱۴ با شکاری‌های دشمن را از صحبت‌های او نقل کردم. مسبوق که بی‌شک یکی از بهترین خلبان‌های اف ۱۴ است، دوره کمک خلبانی را در امریکا گذراند. خلبان عقب اف ۱۴ نه تنها باید در علوم ریاضی و الکترونیک بسیار ورزیده می‌بود بلکه باید از نظر جسمانی نیز توانی معادل خلبان جلو داشته و قادر می‌بودند یا به پای خلبان، تسلط بر دستگاه‌های اصلی شناسایی و شکار دشمن را حفظ کنند. مسبوق و ۴ هم‌دوره او در دهه ۵۰ خورشیدی برای آموزش راهی یک پایگاه هوایی امریکا شده و آنقدر در درس‌های خود کوشا بودند که استاد امریکایی آنها به هنگام امتحان نهایی، شک داشت که بدون تقلب نمره‌های a+ گرفته باشند و کار به حضور فرمانده پایگاه وابسته نظامی ارتش ایران در غرب امریکا کشید و هنگامی که آنها دوباره در پیش ۳ فرمانده عالی‌رتبه امتحان دادند و نتیجه آن مطابق امتحان اصلی بود، استاد امریکایی رسماً از ۴ افسر جوان ایرانی که پیش‌از‌ترین آنها مسبوق بود، عذر خواست.

تخصص اصلی مسبوق کاربری فونیکس بود. موشکی بسیار گران و با پروفابلی پیچیده که در دهه ۵۰ خورشیدی قیمتی معادل یک شکاری (بیش از یک میلیون دلار) داشت و طبیعی بود که از دست رفتن هر کدام از این موشک‌ها می‌توانست ضربه‌ای از اقتصاد جنگ باشد. سروان مسبوق جنگ را با افسرانی نظیر سرگرد اسدالله عادلی و سرگرد بدالله خلیلی آغاز کرد. خلبانانی که بی‌شک جزو ۱۰خلبان برتر جنگ بودند. عادلی در نبردهای هوایی با چرخش‌های سریع دشمن را کاملاً در وضعیت ضعف‌تر قرار می‌داد و در چنین شرایطی وظیفه مسبوق بود که از گردش‌های ۲ - جی تا ۶+جی تمرکز خود را از دست ندهد و موشک فونیکس را درست روی هواییمای دشمن قفل کند. در سرعت‌های بسیار بالا بویژه زمانی که دو جنگنده در حال نزدیک شدن به هم هستند تنها تسلط بر اعصاب سبب می‌شود خلبان و کمک کار خود را به درستی انجام دهند. مسبوق در این لحظات بار خوبی برای خلبان جلو بود. فونیکس برخلاف ادعاهای شرکت سازنده، موشکی با روش شلیک ساده نبود(سازنده امریکایی صفت این موشک را شلیک گن و فراموش گن تعیین کرده بود). فونیکس موشکی چند مرحله‌ای بود که یک (حداقل برد) داشت و حتی برخی خلبانان اف ۱۴ ترجیح می‌دادند با موشک‌های ساده‌تری به جنگ دشمن بروند.اما هر خلبان جلویی که سروان مسبوق را به همراه داشت مطمئن بود که فونیکس او به خوبی عمل می‌کند. آنچه سبب ترس عراقی‌ها از اف ۱۴ در سال اول جنگ شد، ترکیب تکرار نشدنی خلبانانی با درجه سرگردی و سرهنگی و کمک خلبانانی نظیر مسبوق بود. آنها بیش از ۱۰۰ هواییمای عراقی را به زیر کشیدند و کار به آنجا کشید که فرمانده وقت نیروی هوایی عراق دستور داد هرکجا اف ۱۴ حضور دارد، ماوریت لغو شود و بازگشت به پایگاه در دستور کار قرار گیرد.

شاهکار ثبت شده مسبوق و عادلی ساقط کردن سه هوئیمای با یک موشک در هفته اول جنگ بود. دوم مهر ۱۳۵۹ هنوز عراقی‌ها تحت تأثیر گزارش‌های اغراق آمیز مأموران امنیتی امریکا و اسرائیل گمان می‌کردند که تامکت‌های ایرانی واقعاً زمینگیر و غیرعملیاتی هستند. بنابراین در دسته‌های متعدد بی‌محابا به خاک ایران وارد می‌شدند. از جمله یک دسته ۳ فروندی میگ ۲۳ که از شمال خلیج فارس قصد حرکت به سمت جزیره خارک را داشت. ساعت حدود ۱۰ شب بود و سرگرد عادلی با کشف این اهداف در رادار به سروان مسبوق گفت که خود را برای درگیری آماده کند. در ۶۵ مایلی هدف خلبان دوم اهداف را شناسایی کرد. ۳ میگ در آرایش اشلون یعنی یک لیدر دسته در ریش و دو شکاری در پشت سر با خیالی آموده در حال نزدیک شدن به اسکله اصلی انتقال نفت ایران بودند. مسبوق کلیه برآوردهای اولیه را انجام داد و به عادلی گفت آیا قصد درگیری را دارد و پاسخ عادلی مثبت بود. در این زمان ارتفاع اف ۱۴، ۶ هزار پا و ارتفاع میگ‌ها حدود ۱۰هزار پا بود. طی مدت کوتاهی عادلی بر سرعت اف ۱۴ افزود و با روشن پس سوزها سمت شکاری‌های دشمن را گرفت. مسبوق می‌دانست که میگ‌های ۲۳ بسیار چابکند و می‌توانند برای



اف ۱۴ خطرناک باشند بنابراین بهتر است تا با یک موشک تعادل هر ۳ فروند را با هم برزند. بویژه که هوئیمای‌مای مذکور بسیار به هم نزدیک پرواز می‌کردند. عادلی یکی از بهترین‌های تامکت‌ها بود اما نبرد بدون فونیکس (فونیکس در نبردهای نزدیک هوایی سلاحی مناسب نیست) با شکاری‌های گریزنای نظیر میگ ۲۳ و میگ ۲۱ ساده نبود.عادلی تمام تمرکز خود را روی حرکت مستقیم به سمت دشمن گرفته و امیدوار بود مسبوق کار را به درستی انجام دهد. اسکوب را در اف ۱۴ در دستار مسبوق به خوبی شنیدند پشت سر را هم از مسیر متحرک و کل می‌داد. تصمیم مسبوق شکار هوئیمای جلوی دسته بود تا بدین وسیله سایر جنگنده‌ها با صدمه جدی ببینند یا ناگزیر به ترک منطقه شوند. در ۵۰ مایلی هدف موشک فونیکس با اطلاع خلبان جلو شلیک شد. موشک ایم ۵۴ که به ققنوس بود در ایران معروف است با سرعتی معادل ۵ ماخ به سمت شکاری‌های دشمن به حرکت در آمد. سرچنگی این موشک ۲۰۰ کیلو وزن دارد و برای ساقط کردن بمب افکن‌های بسیار بزرگ نظیر توپوف ۲۲ و ۹۵ ساخته شده است. هنگامی که این موشک عظیم به بدنه میگ ۲۱ لیدر که خود نیز حامل ۸ بمب بود برخورد کرد، شد انفجار دو جنگنده پشت سر را هم از مسیر متحرک و کل

دسته شعله ور به سمت دریا رفتند. دو خلبان به محض اطمینان از برخورد به سمت خاک اصلی کشور برای ادامه ماوریت گردش کردند. فرادی آن روز پدافند خارک با مشاهده بقایای ۳ جنگنده دشمن پیروزی‌ها را تأیید کرد. اف ۱۴ها تا پایان جنگ به مدد مردانی نظیر عادلی، مسبوق، بدالله و حسین خلیلی، جاویدیا ماندنرانی و شهید بزگوار بابایی اجازه ندادند تا مراکز مهم اقتصادی کشور صدمه ببینند.مسبوق بعدها فرمانده گردان‌های شکاری پایگاه هفتم شد. آخرین بار مرحوم مسبوق را در سال ۹۴ دیدم. می‌گفت همه ما در حال دست و پنجه نرم کردن با مشکلاتی نظیر بیماری و فراموشی هستیم. قرار نیست است از ما درباره تجربیاتمان در جنگ سؤال کند؟ امیدوارم این تجربیات در این سال‌ها ثبت شده باشد.

تادمان



علی غفوری روزنامه نگار

مهشهری آنتین

تندیس فرنگیس حیدریور زن قهرمان گیلانغربی

سال ۱۳۹۰ سخنان رهبر معظم انقلاب را در مورد ثبت خاطرات این بانوی گیلانغربی شنیدم و دلم گرم و عزمم جزم شد. بسیاری از نویسندگان کشور بعد از صحبت‌های ایشان آمادگی خود را برای ثبت خاطرات فرنگیس اعلام کردند اما وقتی از فرنگیس در این مورد سؤال کردم فهمیدم چند نفری سراغش آمده‌اند ولی پس از آن رفته‌اند و دیگر بازنگشته‌اند. تکلیف مشخص شده بود و راه من روشن. مصاحبه‌ها را با فرنگیس انجام دادم و بعد از آن با مردمی که او را می‌شناختند حرف زدم، با خانواده‌اش، همشهری‌هایش و بارها تعریف کرده است. وقتی گفتم خاطراتش را از اول زندگی اش تا به حال می‌خواهم خندید و درباره کتاب با من صحبت کند. اگر کتاب از سوزه ایده‌آل و پرداخت مناسب برخوردار باشد شاید نه در قدم اول اما بتدریج جایگاه خودش را پیدا می‌کند. به نظر من ناگفته‌های دفاع مقدس هیچ

■ **من درباره خانم فرنگیس حیدریور چیزهای زیادی شنیده بودم و تعریف رهبری هم برابم جالب بود. مدت‌ها دیدن فرنگیس آرزویم بود تا اینکه از طریق یکی از دوستانم شماره تلفن و آدرسش را پیدا کردم. همراه همان دوست و خانواده‌ام به سمت روستای گور سفید راه افتادم و ظهر به خانه‌اش رسیدیم. از دیدن فرنگیس احساس غرور کردم. قبل‌بند و ایستاده قامت، با دست‌هایی بزرگ و قلبی مهربان. خیلی با ابهت‌تر از تندبیش. مردم درست می‌گفتند فرنگیس نمی‌خواست مصاحبه کند. دوست داشت از او فیلم و عکس تهیه بنود.**

شهدی دیگری به شهیدان روستا اضافه می‌شود. قرار بود بعد از مصاحبه با فرنگیس برادرهایش را هم به نوبت ببینم. اما در این سه سال ابتدا رسید و بعد جبار راهی بهشت شدند. فرنگیس را بعد از فوت رحیم و شهادت جبار بشدت بیمار شده بود.
■ **با این وضعیت می‌گفتید حتماً جمع‌آوری خاطرات ایشان و نگارش آن سختی‌های زیادی داشته است. کمی از این سختی‌های کار نگارش خاطره بگویید.**
برای مصاحبه با فرنگیس راهی سخت پیش رو داشتم. بسیاری از روزها سه ساعت با ماشین تا گیلانغرب می‌رفتم و از آنجا هم ماشین را عوض می‌کردم تا بیست دقیقه بعد به روستای گورسفید برسم. گاهی بعد از سه ساعت و نیم طی کردن راه، وقتی به خانه‌اش می‌رسیدم، می‌فهمیدم امکان مصاحبه فراهم نیست چون میهمان داشت یا ممکن بود کار دیگری برایش پیش آمده باشد. آن وقت مجبور می‌شدم این راه را بدون انجام مصاحبه برگردم. فرنگیس دوست نداشت از کودکی یا از دواجش حرف بزند. اما اصرارها به نتیجه نشست و فرنگیس از زندگی اش کامل با من حرف زد.
یادم می‌آید روزهایی که اعلام می‌کردند به علت گرد و غبار هوا مردم باید توی خانه بمانند، من بدون توجه به این هشدارها راه می‌افتادم و در میان گرد و غبار به دیدار فرنگیس می‌رفتم. اما تردید به جانم افتاده بود نکند با این همه سختی از ادامه کار باز بمانم تا اینکه در مهرماه محلی است.